

چنان بالا خواستی و ع  
موی آبش

ای و منان ای موقنان ای صادقان ای مشتاقان  
معشوق حقیقت کدم دریا در پس پرده غیبت پنهان  
عرض دیدار نمود و چون یوسف مصر را گشت در حال  
صباح شهره کوی و بازار گشت عاشقان مشتاقان  
و خریداران بیدار در وجد و سرور آمدند و در طرب  
و جذب و جبور پای کویان کف زنان بقریان کا و عشق  
شناختند و همان <sup>بسر</sup> و دل بیاختند و بجان بیازان فانی آمدند  
و به صلت حقیقت رسیدند و در جلوه کار جمال شمر  
کنیدند و بفوز عظیم و نعيم مقیم بفرمودند شدند  
و از همه گذشتند اما کاذبان و مدعیان غرور گشتند  
و مغبون زلیستند و بر حال خود گریستند و در دست  
شدند که مشهور گشتند تا آنکه آن شمس حقیقت در  
پس حجاب جلال شفق نشد و در ملکوت غیب متولد

گشت

گشت حال شما ای شانه‌تان صادق و جیبان  
مواظف جشن و طلب گیرید و ذوق و شوق نماید  
هر چند در عالمک ادنی بظاشر فائز نکشید ولی ملحوظ  
لایا عنایتید و مخصوص بنیخرها این مسند  
نشین بزم انبید و صدر نشین محفل ندس در  
ماگوش تقدیس این دابر و نشین کردید و در جبریت  
نفریه جلیس یاران این شوید از زمانه روحانی بزرگ  
شوید و از عنایات سبحانی مخلوط اهل سواد تکریم  
کردید و سکان عالم بالا منشا سردی خندگی و  
کان قاب قوسین او ادنی شوید و مطالع لغد آه  
بالمشرا الی علی کردید فدرا این فضل عظیم وابدانید  
و بر شان این فوز صبین آگاه شوید و اذیما و علیک سع  
صوچه بهی ای عبدالقادر  
حضرت قادر توانا پیرن نظری بر عبدنا توان اندازد

معدن قدرت کرده زمین قوت جنگش و این کرد  
و چنگش آفت شیر غریب در ضعف اگر پیش بود در  
قوت باز آشفته بگردد در ناتوانی اگر مورد نجات بود  
در توانایی پیل عظیم شود قوای ملک هستی را امتداد  
نماید و انغلابات اه کانی را مصادقت نماید پس تو  
چون در ظل ناد در حقیقتی واردی توانا باش و مطمین و  
دانا که روز بروز بر قوت ایمانت افزاید و البها، علیک

۴۴

صورتی ای امیر الله ستر قدرت مشاهده کن که  
بفضل و موصلت جمال قدم زنان تاج مروانگی بر سر نهاد  
و مردان محبتیان مفتخر زنان بدخ انداختند آن نسا  
چون شیر زبان و پیل دمان در میدان عرفان بناختند  
و این رجال چون امت دجال در خنجره جمل خریدند  
پس تو خوشنود شو و خور سندی که با وجود عسفن ترا

شده و با وجود ناتوانی توانا گشتی و بر بسند عزت

ذمیر قرار یافتی و البتاه علیک ع هوه الهی

ای حکیم حکمت اسل اساس نبوت و رسالت و ظهور

مظاهر احدیتناست چه که صیقل امکان چون شخص

انسان محض امراض بدیایان چون این صیقل بسیار

باستقامت منسکر کرد حکیم الهی ظاهر و کند و طبیعت اکوت

معینت شود تا جسم امکان را از این امراض شدید

شما باشد و حجت حقیقی این بیست نفوس چند سه

منسکر کرد تا هر یک بار خ چون ده نابان و قوت شریا

ملا اعلی و موهبت جمال اعلی در ملکوت سما سمعوت

کنند و البتاه تایک و عالی کانت ابان الی الی ع

هوه الهی ای طیبای حبیب چایجان

مخوشی و بدل و تنگوشی و قتی از این بهتر خواهی و فرشته

از این خوشتر چیزی این کبریا ملکوت ابی در دینش و

پیرینیاپان پروردگار در بخشش نسیم  
جان بخش نهایت در مرد است و حرارت پر تو شمر  
حقیقت در نهایت نایش دیگر وقت بر این بصیرت  
تیم افشانی یابی که بخش آنکه بدو پاشی نایت کرد و  
سبز و خرم شود و خوش کند و حسادت شود و مزین  
کردد تجربه کن و اعوان نما و ملاحظه فرما که چاره

عزایابی

انبات میشود ع

ای خدمت تو مقبول و ای رحمت تو مشکور نظام  
صندوق مقدسی نمودی که مشکوٰۃ سراج شیکل  
فشدس گردد و مثل ستر حیم مطهر شود این بندگی  
بود که خاصان حق آرزو و تمنا می نمودند تو موفقی  
و تو پیکشتی دست بشارت بر او و بگای جشنان این  
چه عنایتی بود که از آن فرمودی و این چه موسیقی بود  
که شایان نمودی سرفکنده بودم سرفراز کردی انتر  
بودم

بودم جهان نازد بشیری کس نام بودم زانم در فرشته

در عالم ادنی بی اسم بودم در جهان بالاسم و در عوالم

بی قدر بودم تا ابد الابد در ملک و ساروت سرور

صاحب قدر و عزمودی شکر ترا حمار ترا و غسل ترا

چو در ترا حمارك في كل الاحوال <sup>ب</sup> صدك

صوتی بشی ای بنده پروردگار

ما از خنده ترا حکمت بالغزالی که تو از دنیا بندی

و ما از سکان ایران و غربیان کشور سورستان

چرا ساس الفتی بناده که در این بوم و بر دور بیاد آن

مشافان مشهور مشغول و مشغوفم و تو در آن ایام

بعید در شوق شایید هر چند بحسب عالم خاک بعید <sup>بم</sup>

ولی محکم جهان پاک قریب در یک محفلیم اگر بسافت

شمار منزلیم این نیست مگر از حکمهای بالضره الهیه

عنه <sup>ع</sup> صوتی بشی ای یقین و بخت

یوسف کنعان الهی هر چند بنام اسیر چاه شد ولی

بلکوت جاوردانی صعود و عروج نمود و باوج ماه قرار یافت

و درستان خویش را چون خورشید آسمانی و ستاره

صبحگاه در اتق رحمانی روشن و منیر فرمود و در شمس <sup>زیرا</sup>

چون حشرات خاک در طبقات نلمانی مقرر داد تو کدو

او هستی نظر بالا کن و تو جبر بالا اعلی و بتسل بلکوت <sup>ای</sup>

والبهاء علیک ع صو کاتبی

ای خاک دو که کبریا رجولیت و انوئیت بیان است نه

بجم بدل است نریکل زیرا این دو صفت جسمانیست

مجاز است و روحانیت حقیقت چه که ملاذله میشود

شخص فکوری با صیقل چون پیل مشابه در ذلیل حقیر و

ضعیف و در پس پرده عفت و عصمت امانی در دنیا <sup>بیش</sup>

قوت و قدرت آن ذلیل نفس رهوی و این نیز بمنزل و

لهی آن کندار و این بزرگوار پس واضح باشد کار کشت که

مردی

مردی و فرزانش بد نیستند آب و گل چون چای است  
بگوش نامریدان عزیزان کردی و کوب نورانی آسمان

هرگز بهی یادن انجذب من فیض

ما کربت الألبس اذ عواهب المیه و فیوضات رحمانیه

تثبات اسباب حصول ناید و توفیق است و تیسر  
و سائل ترویج حال بنعل حضرت احدیت در انقطاع

بجهت انجناب اسباب نایب غیبی فراهم آمدن که کفر

لا ینفی و حضرت دال اولی و ده و هفت ماکر شایسته است

صغیرات دنکون و هو آتت قریب ان ارض و اوم استعداد

جذید پیدا کرده و ترویج مستدید نمکن چنان که باید و شاید

اگر تپام نماید چون ستاره جبهت کاش از مطلع رحمانی بنزد

پس کوشش تا این گوی مسادت را از میدان عنایت برائی

و شب و روز حضرت احدیت را بستائی و هفت درخت

ملکوت بنمائی و درخ عظیم بیانی و فیض جلیل بیرونی



ومتاع کرانهای جندهات امرالله در معرض عالم بالا و بار  
 حالاً اعلیٰ بر مکان ملکوت الهمی غرضه کنی والیهاء علیک

دو کلمه بر می

ع ۶

ای بندگان حضرت دوست در نظر شریف اینسا در فرد  
 اعلیٰ در بساط و هبت جمال ابی حاضر شدید و خطاب  
 عهد و میثاق را بیان و دل استماع کردید و جانان  
 سر مست نوشیدید و بونای عهد قیام نمودید و در  
 بسیل پیمان جان و روان ایثار نمودید جانان از حرم  
 نظام سرشار است و کائنات از عازات محبت الله  
 شیرین و شکرین و منلذذ از باده عشق خوشگوار  
 مقام الطافید و مطایع عنایت رب کثیر الاعطاف  
 در هر بخشایش جمال مبارک مستنزدید و در نظر رحمت  
 اسم اعظم مستخرج و مستشرق پس بشکر اندازین فضل عظیم  
 و لطف عظیم بایکدیگر در نهایت الفت و محبت زندگید

راز مرئیات و اغشالانف دوکار کتل یاک بمر باشد و یاک

لمر و یاک شخص مع هو اذ بهی

ای سالانه در کتل بیدار کنی که در راه هد و عصر مقدس حال

قدم در بباط وجود قدم بنامید و از ریزش سحاب است

و ششم هم عنایت حیات ابدی پانصد و در حد بقدرت

ابھی داخل شدید و در سایه شجر طوبی منزل و نمازی

جستید و درینام حضرت کبریا در آمدید و بذیل عزت و یگان

تثبت نمودید و در سفت جنات داخل گشتید و در کشف

امن و امان محفوظ و محزون ماندید این از اعظم مواهب

حضرت احدیت است و این از اتم الطاف سلطان کشور

و بی بیست پس میان جوانان نمایند و بدل از قید آب و کرب

و در نقل کلمه توحید بخاوص و سکون و وقار و استقرار

و شرف و رسوخ و استمرار بیست پروردگار پر دازید

یعنی برقرار و کردار و گفتار و اخلاق و احوال را ایات باشد

جاء القدم واسم اعظم رضى لأحبابه الغناء، كرديد تاين  
عنايت روز بروز مزدا د کرد و این هوس تا نا تا ب نیزاید  
واللهما علیکم یا سلاله الوکیل ع هو ابی  
ای توجره ملک و شاه زای به ال ابی از ملک و شیب تا  
پنهان پیای بگوش اهل گوش میرسد که مینراید میثاقی  
میثاقی عهدی عهدی پیمان من پیمان من یاران من یاران  
من در هیچ کوری و در هیچ دوری چنین عهد و پیمان تا  
نشده و چنین نور میثاقی ساطع نکشید و چنین صبی  
لاسع نشده و چنین برمان واضح نگردید و چنین چنین  
نکشید و چنین رفعت دیده نشد که باز بود  
ناید و تا کید عهد و پیمان سی سال در جمیع احوال و احوال  
وزیرت صحف و بنقر فاطم و برمان لا ابر و اثر نام انلی  
بخط ابی مدعیان ایمان بکآن مرسوم انکارند و چون  
مرسوم باز چه نمایند ان را مرسوم العالی شمرد و خود را

مقارن، انما من نایند و کز یاد و افتخار اصل عالم و جمیع  
ممالک و اعم بحسب و ذلیل نایند بکس شویم بمائتمنوا  
الميثاق وانك انت دع هؤلاء الصبيان عن وراك  
وافزع اللسان بشأ مولك و ذكرنا نلين و نوزنا  
الطالبين و اذ عوهم الالتمار المستقيم و اصددهم الالتمار  
القوم و ذل يا قوم هذا ميثاق الله <sup>عز وجل</sup> ظهر يا يا قوم هذا  
كتاب الله لا تخذوه مذهبوا يا قوم هذا بتيئرا لله لا تخذوه  
سخر يا اف اكل افس و تسال لكل رافع و جنلا الالكل  
ناكث و خسرا الالكل باسد و وبال الالكل منزل و نكال الالكل  
منع و حسة نل كل مندايتم والبرياء على الالبرياء  
هو كاه مهي اي مخالفه و اعطاف الال  
ابن الله بفضل وجوده و با به ميرد در ميسر و شد كشته  
و جهه بقرار استان مقدس معتبر مهودي و در خراب نور عبوديت  
دستايست در در خنده و حشره هفتاد و كرهى متد و در ارض مباركه

زیست بودی و در مرجع عکاماد بقره الله حاضر شدی حال  
با جهانی بشارت و مسرت بمدرسته الله مراجعت نماید و دستا  
المی را بیک بشارت بختل بی نهایت حضرت احدیث ده  
ناکل در کمال الفت و یگانگی و محبت و فرزانی بخدمت امر الله  
قیام نمایند و روز بروز بر اتحاد و اتفاق میفرمایند ع

هوای بی

عمر آباد

ای پیران جهان بی دوستی که الفداء چون باین نام شیرین  
آغاز نمایم کام شکرین گردد و مذاق پراتکین شود بشنا  
الهی چنان احاطه نماید که قلب و زبان آرزوی قربانان خدا  
کند ای دوستان از احضار ما از اعز در وجود و ضرب آید  
و بانک سبحان ربی الاهی بفتک اعلی و سلیند انوار تجید  
از ملکوت غیب ساحل است و اسرار تغرید در غاوب  
ظاهر و لامع منادی عزت از شادان حق حقیقت فریاد  
بنماید ای مظاهر صدایت و مطالع عنایت شمس حقیقت

هر چند

هر چند در تمام غیب پنهان کشف ولی فیضی بلاری بیستادم  
 و مستتر است و شیت نشان چنین مآذ مشتمل الخاف  
 جمال مبارک سرمدی است و عنایت اسم اعظم  
 روحی الحیات المنداء ابدی فیض قدیم است  
 و در جنت و استخر پانصدیم تو بقره پنهان پنهان نما  
 و استخاضه و استمداد از حضرت نردان بخسار اول  
 اعلام جوت شوید و بعضا لساکنان ملکوت  
 ابی طوبی لکن هذا الفضل العظیم ع

هر که بوی ای مفاداران در عالم وجود  
 نود اصل وجود و فایز مساطح و شهاب الایح عالم  
 انسانی است و اعظم فیوضات حضرت ربانی  
 باید در جمیع مراتب باطنی باید و شاید قیام نماید  
 تا منظر اعیان کل ذی حق حشر گردد در مقام عبودیت  
 چنان بشر صرف و فقر شخص باشد هستی نیستی خیر

کردند ندانند تا آنکه تمام شود پای نه بر طرف ملک  
 آنکه در آن روز ظل نفس نایب یعنی ملک با آن را اکنون از آن کنار  
 و چون در این مقام استغفار زیاده از شر استیجاب  
 و غرور بجات جوید خالص می شود و خاشع  
 میثاق گردد و در مقام اطاعت و انشغال جمیع  
 اوامر الهی اطاعت کند و بجان و دل انقیاد نماید  
 بفرائض روحانی و جسمانی هر دو قیام نماید و در  
 جمیع مشغولت ثابت و مستقر گردد منزه از الطاف  
 حضرت بیخون شود و منقطع از وارث خون  
 ای دوستان آخر از وجوب وفای لازم به خدا تعالی  
 و انقیاد او امر اعلی حضرت شهر یاد است زیر المجد لله  
 عدالت پرور است و داد پر سرور و هر شیر اوج  
 انصاف است و عدل و ناصراش اعتساف شب  
 و روز بدو نگاه احدیست نفع و زاری کنید و طلب

نایب

باید نمائید که سره تا جزاری پدیدار گردد و سوره  
و از یکی مستغفر و استغوار افایم ایران کشور آسمان  
گردد و عودت فارس بر غیر آثار با هر ذرت بهمثال  
و البراء علی اهل البه آء ع و بر لایحه  
ای نظم افاق ایران نظام برد میستم است افاق و  
افضی سیاسی و الهی و مورد لازم و ملزوم  
نظم سیاسی افاق را روشن نماید و نظم الهی بدانها  
کاشن کند از مناسبت و رادع اجتناب است و این  
حافظ و حارس و همی ارواح از فضایل و منزه است  
که چون کربک ناهید بر شرق و غرب ان کشور و مجید  
بنای و نظرس و برید بدنی ای رب هد و عبدك  
النیب و ما و كذا الخاضع الخاضع بیابك الرحیب  
و شكك بالرمید بیاجيك فی خفیات سوره  
خز الالك و غالب المرخانات فی هذا العصر المجید



ای رب ایدہ بتوفیقناک الرثباتیر وانصر فی بیع الشکر

واخذله عن کل معتمدین وحاسد مغبون اناک

انت الکریم الرحیم تفضل وانشاء کما تشاء باحرار کن فیکون

ع ۴ هوذا بی ای یار منیر ان پر شکر

آسمان و طیب رحمانی درهای شفا خانہ یزدانی باز کرد

و بر بیماریان روحانی مزلای حضور رزد و فرمود حتی شکر

الذریاق حتی علی البرء من کل آذ لا یطاق حتی علی الورد

علی طیب اللافان حتی علی الزمرد و الکریم الاشراف حتی

علی مسیح الملائکوت حتی علی الاسم الاعظم الذی یرین

یوت حتی علی الحیوة السردیة حتی علی الجنات الابدیة

حتى علی البرء من العی حتی علی الشفاء من صمم العوی

حتى علی الشفاء الذی یج من سبالکم حتی علی الشفاء السظیم

من عبدالسم حتی علی البرء السریع من السم النسیع

حتى علی الشفاء الابدی حتی علی العیش السردی طریق

من فاز بشری من یزاد هذا هو الكتاب الالهي منه هو

العلاج الروحاني والدواء الروحاني مع جمادى الاولى ۱۳۱۱

هو الایبی ای ناظمی بنصاح

وعدا وپند چون از دهان باران الهی صدور یابد حیات

ثابوت شود و شفا صدور گردد ثابوت یسترا جان

بخشد و با خوارانیت و جاوران بسوزد نماید قوت به

بملکوت تشدید کن و در ذر و ذرات با بر و زبان کجا

در و کثیرتار کن و بشک و همبرایشان و نافع اسرار و شوق

کن و صدور اصل بر تازنده شرح نما آفاق مستلک

لطراف منور نما نایح مرتب سرمدتیه بر سر نه و اکیل

سلطنت حقیقیه بر فرق گذار و الباء و شایسته و هوای بی

ای بنده صادق حق گشتند از ذرایع و نیرادش کونی نذرش

ملوک و خردنی و کی عزیزم و مسموم و حال انکه عاشقان

جان و لبرایشی و سرستان پدیدان از دیده آفتی امسوده

نگرند و از مشقتی پشیمانه نشوند آتش با کز آریابد و در دنیا  
پن دشت هموار باری تو که در پناه حق و در ظل سدره  
شود دیگر چه بخت خودی مطهر باش و مؤمن در کمال روح  
و ایمان و همت و صداقت بی پایان بخدمت متوجه تسلیم

بپرداز و خیر خواه دولت و ملت باش تا بید در جمیع  
اوضاع از کل جهات میرسد و توفیق حاصل میگردد و  
دلبر آمل چهره میکشاید قسم به حال قدم در وجه لا اجانه  
اگر یاران مطلع کردند که در خیر ملکوت چه شیری در منتشا  
مقدم البت بر قس و طرب آیند و اکلیل غزیت فد میبرد  
سر بنشیند و از کزیت سرور پرواز کنند شرفیاب نامور  
کرد که انوار الطاف چگونند بر سردستان نابیده و خیر بحر  
میطلی در قلوبشان به موج آمده از وقت فراز یا جلوی یا

بشری بر آردند ع  
هنر کار باش

ای بنده حق سبح است و انا ق امکان بهر تو منرا ددی در شن

دمطالع قلب و جان بشاع شمن جیتت مالمع و کلام  
چون بجزندم نور مبین از دره عین چنان سطوع و فرو  
که ظلمات لیل غنون بکلی محو و نابود گردد ولی خفاشان  
در نهایت سعی و شتاب و جهد واضطرار بند تا حمزه  
ناریکی بدست آرند و در آن منزل و مأوی نمایند بلکه چشم  
کورشان قدری دلالت نماید و الهی آتیک و تبارک ثابت  
مستقیم ع ع صویله بی

یا من آمن بالله و صدق بکلماته آنچه در عرصه وجود است  
عاقبت فانی و منقود مکر مقام تهرود ان مقام در  
قلب فلك بقا مستقر و فیض مستمر چه که آیت نامه  
و جنت بالشریب و دود و خلل نهد و است پس تا توان  
دست بدیل ان مقام زند تا فوز عظیم یابی و فیض مبین  
بینی و شرف قریب مشاهده کنی شمع بتاب افزوری  
نور ممدی روشن کنی شبستان قلب بیارائی کلشن

دل تزیین دهی علم مبین برافزازی کتاب کریم بخوان آن  
 ذلک من مواهب ربک ع ع هو الابی

ای بنده الهی همت را شب و روز بر نصرت امر حضرت <sup>تس</sup> انبیا

بکار نماندرت رب عزت مشاهده تمامی و موصیبت

ملکوت و حدایت ما را حفظ کنی انوار نایب رسالط

بینی و اسرار توفیق لامع یابی انوقت فریاد براری

طوبی و حسن مآب قدرت فدیم چنان قوتی بنماید

که حیران کردی و چون جان خفیف شوی و نبویات

و یا عرض ما را اعلی الیف کردی والیهما علیک ع ع

هو الابی ای ناخون بدگر حق چشمی

بکشا که حجاب نور را کشف نماید و ستر عالم وجود را

هنگ کند چنان پرده دردی نماید که انوار جمال آفاق

جلال را روشن فرماید از فضل جمال ابی همی <sup>وار</sup> بر امید ای

باش لیس علی فضلہ شیء بفریز ع ع هو الابی

ای سید آستان حق عبودیت جمال الهی سلطنت

جهان بالاسف و عزت ملاء علی کان مکن

مقامی در عالم امکان ارفع از این موجب کبری

پس تا توانی در این مقام اعظم بکوش تا این قطره

روز بروز تو تمع باید و عاقبت بحر بی پایان کرد

و موجش با وج ملاء علی رسد والها، علیک ع

هو الابی ای شیدای جمال الهی مدتی است

بجو چیزی ننکاشیم ولی در عالم قلب هر دهی بیاد

تو هم بودیم شبی ازیم دلاکت چون بنور عمر

قاروب رسد حیرت نازه بخشد و طراوت و لطافت

بی اندازه عید دل دارد بستان الله سواب رحمت

چون بر نیسان بیابند ولی از شوره زار قلوب

شتر از این باد کاه می نرسید تو سبز و خرمی و با

شهد و بیان همدم والها، علیک ع هو الابی

ای جراد در عالم وجود صفت خود ساکنی در کمال  
 عظمت میراند و هر حقیقت مکنون را از حیرت غیب  
 بعرصه شهود رساند تو چون مظهر وستی باین قبا  
 باید جودت جهان گیر کرد و بخشش صینت و تنگ  
 اثر رساند پس با و زبان بنایان یار و هم زبان کتا  
 و منادی عهد و پیمانیش شود تا جودت تمام وجود را  
 احاطه کند و بخشش اثریش را منغرق نماید و  
 اللهم آء عليك وعلى كل آتياث على صياق الله العظيم  
 هوذا بهي يا من استبشر بشهر الميثاق  
 فدا نسب جاء المجد على اعان قال الأناق واستقر  
 سلطان الميثاق على سير قلوب اهل الأشراف  
 وارفعت اصوات الهليل من ملكوت الرب الهليل  
 ونادى وملكه البشرى يا اهل التنزيل والبراء من  
 النأويل طوبى لكم بما ثبتتم بشرى لكم بما استثبتتم بالله ان

ميثاق

میثاق رب الأشراف سلطان آفاق حکم باذن رب  
العهد علی الشرق والغرب تمنع لهم الأعداء وتمنع  
لهم الأصوات وتضرب الأبصار طوبی لأهل القرب  
والویل لمن استکبر وتولى الشرا مع هو بی

ای ایما ورحمن بادشاهی مخالف شمع پیمان را احاطه  
کرده و طیور غمز و عنده لب کلشن میثاق را  
احاطه نموده ستمکاران دست تجاوز کشوده  
و جفا از آن چون غراب کین در کین نشتر کشوده  
پیمان را امواج طغیان هجو نموده و سیکل زهر را  
صبیان مهد از هر جهت اسان طمن کشوده یزیکا  
افزاست که از سر پیران و لشکر اعتساف است که  
از هر جهت در عالم و مدوان کار بجائی رسیده که پیر  
کشاد لسان با نوا کشوده و اوراق شهوات نشر نموده  
و نسبت باین عبدا حقوالی افزا زده که اگر بشیر زده



شعور داشته باشد فریاد برآورد بجزایات شدایدش  
 عظیم از نفس گفتار معلوم است که این عبد بیزار  
 از این اقوال است بیان عبد البهاء واضح است و  
 نطق طیر ملاً اعلی شارح هرگز مدینه در فاء بنیر  
 غراب بغضا مشبیه نکردد و الحان طيور قدس با  
 زان و ذغن متمایل نکردد و صغیر با زوج عزت بشمیس  
 و ذمیر بخندان جفا شابه نشود تهلیل و تکبیر ملاً  
 اعلی بھذیان عربی جوین چیز ادنی مطابق نیاید  
 با پیش از فام عبد البهاء جاری شده مراجعت نماید و  
 بدقت ملاحظه کنید ببینید بطیو چرا این اقوال ادنی  
 مشابهتی با الحان این طیر فنا داشته و دارد لا والله این  
 مغرور را کمان چنان است که اگر نکالت را نور کوید جز  
 اذعان نمایند و اگر صرف نور را لیل و نوحه نامد به روشنا  
 باد کنند شخص واحد را اگر چه بالوحییت ستاید کلی

قبول کند و در نفس دیگر نسبت زمانه دهد جمیع اعتراضات  
کند نفس را اگر روزی بشیانی و محرومی از نفس آسانی  
مذمت کند عوم شد او المین المین گویند و اگر در روز  
دیگر همان شخص را بپوهر همان زبان ستایش کشاید کل  
پذیرفته ندای خدا هو القبول الصویح برارند چنانچه هرگز  
نفس بیخوش نشسته و آن موجود دیگر بگوید کن و  
خود را و عالمی را را احسنما و همچنین در حق مرکز نفس در  
مکتوب دیگر نوشته و آن موجود که ده سال قبل از مسعود  
من بجناب حاجی محمد حسین کاشی گفتم این شخص سر السب  
نراب ابد چیزی نیست و این قبل از نفس عمرش بود دیگر  
حال معلومست که چه سانسست این گفتار آن پیر گفتار است  
از پیش حال لسان ستایش کشوده و پسرش برین است  
و او را کوب لامع دانسته و سرایش را خدا بار دوشاب دانسته  
و شعله شیانی را الیلہ ظلماء گفته و مرزبانان پیمان را نادر یکی

دو جهان دانسته و حال آنکه بخشش وجود که اقرار با او نیست  
کرده و بصفت ربوبیت ستایش نموده زچهره و الوهیت  
برنگ تزیین برنگ بلی بلی گفته و لکن هیکل پیمان این خطاب  
و گفتار او را قبول ننموده و امر نموده که بعنوان عبودیت  
مطالب گردد سبحان الله این چه تلوت است و این چه تردد  
این چه ضعف است و این چه زهدن این چه حرکت سرطانیست  
و این چه تلوت حجابی این شخص هر چند نا عجال رداعلی حرکت  
المیثاق رسالی چند نشو زوده ولی این عبدنا بنال کاند  
در حق او شکاشته اما چون این ایام او را قیافه از او  
مطبوع باین ارض رسیده ملاحظه شد اگر سکوت شود  
شاید بعضی نادانان کمان صدق کنند و در افتان شدید  
افسند شامل آن بپیارا که در فتوغرافت بدقت در اینه  
کنند که در این چشم دریده ابد ابرجیاست لا والله ناواخ  
شود تعرف الجرمون بیام و ترمق و جومهم الضمیر تلها تیره

الی الی ترا فی اسیرا بین یدی <sup>آزولاً</sup> الظالمین و ذلیلاً تحت  
 سیاط البعائدین و مظالمنا ثبتت علیهم السهام و تترافد  
 علیه وقع السنان من اولی الفلک و الطغیان الذین نقضوا  
 میثاقک و انکروا عهدک و اسندوا ابوصینات و منزه <sup>بنات</sup> و امن <sup>بنو</sup>  
 و جاهدوا بایاتک و حاجبوا برهاتک و الحاکم <sup>یا کلک</sup> و انکروا  
 و حینک و بدلو انعمتک ای رب تکسر بقدرتک الکامله <sup>املاً</sup>  
 و اشغف اسقامهم و اوج ارقامهم و سکت انفسهم و اکثفتنا  
 ابصارهم و افحخ غمام قلوبهم و اسماعهم و اهدتهم <sup>فک</sup> الی حلاله <sup>میتا</sup>  
 و اجعل لهم نصیباً من اشرافک انک انت المقدر العزیز القوی

هر که بوسی

عج و حمادی الثاني

ای بجزدان بحال ابعی در موتیت قلب بجز و بعبت یا ران پر <sup>چ</sup>  
 و عیان و از هم بایر و و دت دوستان پر دستر و سکران  
 آنی تمکنه و دمکرانکه با طر آید و حن نمیرود بکرانکه باد شود  
 در آستان مقدس بحال نعت عوایهال نیاز میشود که ای <sup>تی</sup>

ندر کل در قبضه ندرت سیریم تو بجزیر تو دستگیر عنایت  
 کن موهبتی ز ما ابواب فضل کجا و نظر ایما فان کن  
 نسیم جان بجزیرت بنورست دطایر مشافق زنده کن و دید ما را  
 روشن کن و ساحل دطایر او شک کلزار و چین نما  
 شبارت ما بر واحده و مستریت باطن بخش قوت فدیمه  
 ظاهر نما و ندرت عظیمه ما بر طیر و نفوس را در هوای دیگر  
 پردازده و حیران ناسوت را با اسرار ملکوت ده ساز کن  
 قدم ثابت بخش قلب راسخ عطا فرما ما کنه کاریم تو آخر زکار  
 ما بندگانیم تو پروردگار بیدر و سامانیم تو جلای پناه بر  
 نثر نعمات ناسید کن و بر اعلا کلمات توفیق بخش بجزیرا  
 سر روان کن بیرو این را کج روان بخش ما توانان را توانی  
 بخش وضعیان را قوت آسمانی تویی پروردگار تویی <sup>بکار</sup> از  
 تویی داوود کردگار ای یاران این مناجات را به کمال استرغ و اقبال  
 بدرگاه ملیک ملکوت جلال بخوانید و طلب تأیید کنید ای از

فمثل نعيم وروح جدين وبمجيد استكرا من سنون

مستجاب كردد ع هـ هو الأسمى

منذ اغتسل بارد وشرب النعنع إلى والتجاري الرخا في الرج

الرباني في السالم الوجدي عبارة من حيث الساطع والصيب

النازل والشروب المنهم والتيل المنهم ومن خطاب الجود

وعظام الفضل المهور والمنبعثون في الثور المنفعة في الماء الرود

المرفود فاذا انزلت الأمطار وفاضنت الغمام بالنعنع المردار

على المعاهد والربي والديار فمنه في نايح الأشار ونابع

الاعين السائغة السنية السائفة من تسيم وتضروصنا

اعين من اللج الأجاج ومن ماء حميم وقتنا في هذه المياه

النابضة والينابيع الدافضة من حيث الشعر واللون و

المدق في هذه الأختلافات انما مصدر من النابع والاعين

والينابيع والموارد والماء الفاضل عذب طهور والكأس

خراجهما كافر في العين التي تسمى تسيم وسلسيل و